خراسان روزنامه صبح ایران
دوشنبه ۲۶ بهمن ۱۳۹۴ . ۶ جمادی الاول ۱۴۳۷ . شماره ۱۹۱۹۳

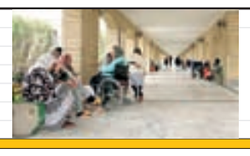

۳/۵ میلیون نفر در کشور معلول و سالمند هستند

فارس- قائم مقام وزیر بهداشت از وجود ۳/۵ میلیون سالمند و معلول در کشور خبر داد و اظهار داشت: جامعه ما هر چه به سمت میانسالی و سالمندی پیش می رود مراجعه به مراکز درمانی افزایش یافته و خدمات بهداشتی و درمانی نیز باید بیشتر ارائه شود.

نیمروزی همراه با ساکنان آسایشگاه سالمندان کهریزک

من در این آبادی پی چیزی می‌گردم

علیرضا کافی
kafi@khorasannews.com

می گویند بهترین آسایشگاه ها هم به پای محقرترین خانه ها نمی رسد. پدر و مادرهایی که ماهها و سال هاست میهمان آسایشگاه هستند و اغلب با درد بی مهری فرزندان و بی کسی، روزگار می گذرانند همه یک آرزو دارند؛ برگشتن به جمع خانواده‌ای که سال ها برایش زحمت کشیده‌اند.

پدر بزرگ ها و مادربزرگ هایی که از دار دنیا هیچ نمی خواهند جز لحظه‌ای بودن در میان فرزندانشان و دیدن شور و نشاط نوه هایی که با بازی های کودکانه شان دنیایشان را پر از شادی می کنند.

دیدن اشک های پیرزنی که دلش پر می کشد برای خانه و خانواده، یا آن پیرمرد مهربانی که هنوز به خودش دلداری می دهد و امیدوار است که تا عید نشده بچه هایش می آیند و از این تنهایی خلاصش می کنند، حس و حال عجیبی در انسان ایجاد می کند. بدنت سرد می شود، بغض گلویت را فشار می دهد و اشک درون چشمانت دو دو می زند. پیش خودت می گویی مگر می شود فرزندی این گونه دلتنگی پدر و مادرش را ببیند و به راحتی و زندگی شخصی خودش فکر کند. وقتی مدد کار آسایشگاه می گوید شاید شرایط اقتصادی خیلی از آنها را مجبور به این کار کرده به تمام این پیرزن ها و پیرمردها آفرین می گویم که در جوانی شان با وجود تمام مشکلات فرزندانشان را بزرگ کردند و شرایط اقتصادی را بهانه ای برای طرد آنها نکردند.

■ آسایشگاه کهریزک، خانه ای بزرگ برای آنها که تنها ماندند

در یک روز سرد زمستانی به جنوبی ترین نقطه تهران می روم. جایی که نامش برای خیلی ها آشناست. آسایشگاهی با هزار و ۷۵۰ مدد جو. از سالمند آقا و خانم گرفته تا معلولان جسمی، حرکتی و بیماران ام اس. شاید ۴۳ سال پیش وقتی دکتر محمد رضا حکیم زاده سنگ بنای این آسایشگاه را برای اسکان و نگهداری از ۱۰۰ پیرزن و پیر مرد بنا کرد فکرش را هم نمی کرد روزی فرا برسد که مدد جویان آسایشگاهش به بیش از هزار نفر برسند و محله کهریزک در جنوب پایتخت به نام آسایشگاه او و پدر و مادرهای تنها و دور افتاده از کانون خانواده هایشان معروف شود. هوا به شدت سرد است و هیچ سالمند و مددجویی در حیاط آسایشگاه نیست. راهنمایمان پیشنهاد می کند قبل از هر کاری، ابتدا سری به بخش شکوفه ها بزنیم.

بخش شکوفه ها را به تازگی افتتاح کرده اند تا پدر بزرگ ها و مادر بزرگ هایی که تازه آسایشگاه نشین می شوند ناگهان با ورود به محیط جدید و غریبه آسایشگاه دچار بی قراری و افسردگی نشوند.

او از قول پیرزن ها و پیرمردهایی که در تمام این سال ها با آنها در ارتباط بوده و حالا مانند عضوی از خانواده شان به حساب می آید، می گوید: اولین شب حضور در آسایشگاه خیلی سخت است. ما هم به همین خاطر این ساختمان را با شباهت بیشتر به محیط خانه برایشان تجهیز کرده ایم تا کمتر احساس تنهایی کنند. شکوفه نشینان کهریزک بین یک هفته تا ۱۵ روز میهمان این ساختمان اند تا به تدریج با محیط خو بگیرند و خودشان را پیدا کنند. آدم هایی که هنوز از سرانجام زندگی شان بهت زده اند و بی هیچ دلیلی اشک از چشمانشان جاری می شود.

فاطمه ۷۸ ساله است و چهارم بهمن ماه سرنوشتش با آسایشگاه کهریزک گره خورده است. از خانواده اش که می پرسم، می گوید: از دار دنیا هیچ چیز ندارد، نه همسری، نه اولادی و نه مال و منالی. فاطمه سی سال با همسرش زندگی کرده اما بچه دار نشده و بعد از مرگ شوهر، بچه های شوهرش دیگر فاطمه را نخواسته اند. تنها کسی که در این دنیا دارد یک پسر برادر است که فاطمه را راهی آسایشگاه کرده است تا باقی عمرش را بین آدم هایی مثل خودش سپری کند.

تلفن همراهش، لحظه‌ای از دستانش جدا نمی شود. فاطمه هم مثل خیلی ها منتظر است، منتظر یک تماس، هر چند کوتاه از طرف فرزندان برادرش یا کسانی که قلبشان برای او بتپد. انتظار به سر می رسد و بالاخره تلفنش زنگ می خورد. گوشی اش را به سمتم می گیرد و می پرسد کیست؟ می گویم فریبا ست، مادر فریبا. فریبا از آن سوی خط قربان صدقه اش می رود.

نمی دانم فریبا کیست اما صدایش اشک های پیرزن را در می آورد، اشک هایی که امانش نمی دهند و تنهایی اش را صد باره جلوی چشمانش می آورند. کمی آن سوتر هاجر خانم ساکت و آرام روی تخت نشسته است.

پیرزنی حدودا ۸۰ ساله. ما که از راه می رسیم آقایی ۵۶ ساله با کیسه ای پر از میوه وارد اتاق می شود و سلام گرمی به هاجر می کند. از نگاه محبت آمیزش به پیرزن تردیدی ندارم که فرزندش است و در این روزهای اول که مادر را به آسایشگاه آورده اند آمده است تا سری به او بزند و دلداری اش دهد. می پرسم حاج خانم مادرتان است؟ همین یک جمله کافی است تا هق هق مرد بلند شود، اشک امانش نمی دهد، آنقدر بی تابی می کند که دیگر توان ماندن در اتاق را ندارد و به سرعت از اتاق بیرون می زند. هاجر خانم می گوید: اشکش را درآوردی، این بچه خیلی نجیب و مهربان است. یک برادر و خواهر هم دارد اما هیچ کدام مثل او نیستند، خیلی مهربان است.

از سن و سال مرد که می پرسم، می گوید: ۵۴ ساله ام و هاجر خانم برایم مثل مادر است. او کارگر خانه پدری ام بوده و از روزی که چشم باز کرده ام مرا بزرگ کرده است.

گریه امانش نمی دهد، از روزهایی می گوید که هاجر او را بر روی شانه هایش می گذاشت و به مدرسه می برد تا مبادا در باران و برف پاهایش خیس شوند. او هاجر را عاشقانه دوست دارد و می گوید: از خودم ناراحتم که چرا امکان نگهداری از او را ندارم. هاجر نباید کارش به آسایشگاه بکشد.

باور کنید اگر امکانات مالی برای گرفتن پرستار را داشتم او را روی چشمانم نگه می داشتم اما امکاناتش را ندارم و هاجر هم به دلیل کهولت سن برای انجام کارهای شخصی اش مشکل دارد. مرد مثل ابر بهار گریه می کند و آدم از این همه احساس غبطه می خورد.

■ ای کاش فرزندان بیشتری داشتم...

یکی دیگر از مادربزرگ ها نامش ملیحه است. با لهجه غلیظ ترکی صحبت می کند و به سختی می توانم حرف هایش را متوجه شوم. می گوید دیابت شدید دارد و مریض است. سراغ بچه هایش را که می گیرم، می گوید: یک دختر بیشتر ندارد. اگر بیشتر بودند که مرا نگه می داشتند و الان اینجا نبودم. یک دختر دارم که او هم طلاق گرفته و هزار بدبختی دارد. با این حال خرج جراحی قلب مرا داده است ولی بیشتر از این نمی تواند. با حسرتی عجیب می گوید: ای کاش بیشتر بچه داشتم و الان اینجا نبودم.

■ تنها حسرتم این است که ازدواج نکردم

در بخش مردان، اکثر پیرمردها اوضاع جسمی مناسبی ندارند و از هوشیاری کافی برخوردار نیستند. به غیر از آقای احمدی که با ۸۰ سال هنوز سرحال و سرپاست. از خانواده اش که می پرسم، می گوید: من هیچ وقت زن نگرفته ام و هیچ کس را ندارم. احمدی از دار دنیا هیچکس را ندارد، تنهای تنهاست و تنها حسرت زندگی اش این است که چرا ازدواج نکرده و فرزندی ندارد. پیرمرد دوست دارد حرف بزند، از دهه سی و چهل، از زلزله بوئین زهرا، از روزهای انقلاب، دوست دارد یکی کنارش باشد تا ساعت ها برایش حرف بزند، حرفهایی از دهها سال تنهایی....

از ساختمان شکوفه ها یک راست به ساختمان مردان می رویم. پیرمردی گوشه ای از راهرو بر روی صندلی نشسته و در افکارش غوطه ور است. نامش رضا است، هشت، نه سال پیش معلم بوده و در مقطع راهنمایی تاریخ و جغرافیا درس می داده است. آنقدر تکیده شده که فکرش را هم نمی کردم تنها ۵۶ سالش باشد.

آرام آرام حرف می زند با غمی عجیب در صدایش. از خانواده اش می گوید، از زن و سه دخترش. می گوید: دو تا از دخترهایم ازدواج کرده اند و آخری هنوز در خانه است. با مادرش زندگی می کند. سن و سالش را که می گوید شوکه می شوم، آخر بیشتر از اینها به چهره اش می آید.

با حسرت می گوید: اگر یک پسر داشتم الان اینجا نبودم. مشکل خانواده ام این بود که بعد از سکته ای که در سال ۸۷ کردم دیگر نمی توانستند مرا به حمام ببرند. اگر پسر داشتم...

راستی آقا رضا اینجا راحتی یا دوست داری بروی خانه؟ چند ثانیه ای مکث می کند و می گوید: اینجا بی منت است. باز هم سکوت... از نگاهش دلتنگی می بارد. اما مرد است و غرورش نمی گذارد شکایتی کند. چند ثانیه ای بعد سکوتش را می شکند و می گوید: روزهای اول خیلی حالم بد بود اما الان بهترم، با عصا راه می روم خوبم. بچه ها قول داده اند حالا که خوب شده ام بیایند و مرا ببرند خانه. اما حرف هایشان صحت ندارد فکر کنم تا آخر عمر اینجا هستم. دلگیر می شوم، از دلتنگی های رضا، از امید پدری که دارد ناامید می شود...

■ مرد عروسکی

همینطور که از راهرو عبور می کنیم یک تختخواب پر از عروسک توجهم را جلب می کند. پیرمرد رو به روی عروسک ها نشسته و روزنامه می خواند. نمی دانم چرا نامش را نمی پرسم اما او هم سال هاست که میهمان کهریزک است و داستان پر غصه ای دارد. می گویم پدرجان کلکسیون عروسک داری؟ همین یک جمله کافی است تا او به گذشته پرتاب شود. روزی که دوپسرش تمام دارایی اش را با رندی به نام خودزدند و او را تنها گذاشتند و راهی دیار غربت شدند.

پیر مرد می گوید: دو تا پسر دارم. سال ها قبل پسرهایم آمدند و گفتند بیا به ما و کالت بده تا خانه ای بزرگ که در آن می نشستیم را بکوبیم و بسازیم. اما بعد از اینکه وکالت دادم فهمیدم خانه را فروخته اند و با پولش از کشور رفته اند. من مانده بودم و خواهرم. آنقدر افسرده بودم که خواهرم مرا به آسایشگاه آورد. روز اول دکتر روانشناس وقتی شرح حالم را شنید و دید که نمی توانم با کسی صحبت کنم دو تا عروسک به من داد و گفت با اینها صحبت کن، حالت بهتر می شود.

یک روز در حیاط وقتی داشتم با عروسک ها صحبت می کردم بغضم ترکید، آنقدر گریه کردم که زمین از اشک هایم خیس شد. از آن روز به بعد مردم و ملاقات کننده ها برایم عروسک هدیه می آورند و من هم همه عروسک ها را نگه می دارم. شده ام مرد عروسکی...

در راه برگشت از کنار مزرعه کوچکی رد می شویم. راهنمایمان می گوید این مزرعه را خیرین درست کرده اند، بذر و نشا می آورند و سبزی و صیفی جات می کارند تا مددجوها سرگرم باشند و دلمرده نشوند. بعد از اینکه سبزی ها سبز شد جمع می کنند و با هم پاک می کنند تا حس کنند زندگی را. ناخودآگاه یاد پدر بزرگم می افتم که هر بار با دست پر به خانه می آمد، تا آخرین روزها، حتی با یک بطری شیر، یا دسته ای سبزی. روزهایی که نور خانه بود و امید زندگی. پیش خودم می گویم با این اوضاع و احوال که هر خانواده یک یا دو فرزند بیشتر ندارد، خدا به داد پیری ما برسد. دیر یا زود ما و هم نسل هایمان میهمان همین اتاق هاییم. اتاق هایی که باید در آن تنهایی مان را با هم نسلی هایمان تقسیم کنیم.

مهم ترین نکات

شکوفه نشینان کهریزک بین یک هفته تا ۱۵ روز میهمان این ساختمان اند تا به تدریج با محیط خو بگیرند

فاطمه هم مثل خیلی ها منتظر است، منتظر یک تماس، هر چند کوتاه از طرف فرزندان برادرش یا کسانی که قلبشان برای او بتپد

یک دختر بیشتر ندارم اگر بیشتر بودند که مرا نگه می داشتند و الان اینجا نبودم

من هیچ وقت زن نگرفته ام و هیچ کس را ندارم. تنها حسرت زندگی ام این است که چرا ازدواج نکرده و فرزندی ندارم

بچه ها قول داده اند حالا که خوب شده ام بیایند و مرا ببرند خانه. اما حرف هایشان صحت ندارد

موسسه خیریه کهریزک سالانه نزدیک به ۳۵ میلیارد تومان هزینه دارد که ۸۲ درصد آن را خیران تامین می کنند

خبر مرتبط

بار مالی بزرگترین آسایشگاه کشور بر دوش خیران است

موسسه خیریه کهریزک با تحت پوشش قرار دادن هزار و ۷۵۰ مددجو و به کارگیری هزار و ۳۰۰ نفر پرسنل سالانه نزدیک به ۳۵ میلیارد تومان هزینه دارد که ۸۲ درصد از این هزینه ها را خیران و نیکوکاران تامین می کنند. محمدرضا صوفی نژاد مدیر موسسه خیریه کهریزک با اشاره به هزینه بیش از یک میلیون و ۷۰۰ هزار تومانی هر مدد جو در ماه و یارانه ناچیز دولت به ازای هر مددجو به خراسان گفت: از این مبلغ به طور متوسط ۹۰ هزار تومان از سوی سازمان بهزیستی و در حدود ۹۰ هزار تومان هم توسط خانواده مددجو تامین می شود و باقی هزینه ها از محل کمک های خیران پرداخت می شود. وی خاطرنشان کرد: متاسفانه برخی کارشناسان سازمان مالیاتی با در نظر گرفتن مالیات سنگین برای این مجموعه آن هم بدون در نظر گرفتن خیریه بودن آن و عملکرد مثبتی که در زمینه نگهداری از معلولان و سالمندان دارد مشکلات بسیاری را برای خدمات رسانی به گروه هدف ایجاد می کنند. وی فعالیت در مانگاه دکتر حکیم زاده برای ارائه خدمات ارتوپدی، اورولوژی، چشم پزشکی، آزمایشگاه، رادیولوژی، سونوگرافی و ... را از جمله امکانات و تسهیلات در نظر گرفته شده توسط این موسسه برای مددجویان و ساکنان منطقه کهریزک دانست و افزود: علاوه بر این مرکز جراحی و پلی کلینیک تخصصی جوادالائمه نیز با در اختیار داشتن اتاق های عمل مجهز و اورژانس شبانه روزی خدمات ارزنده ای به ساکنان آسایشگاه و مراجعه کنندگان ارائه می دهد. صوفی نژاد با اشاره به مشکلات مالی پیش روی موسسه برای پرداخت حقوق و مزایای پرسنل آسایشگاه در پایان سال اظهار امیدواری کرد: با مساعدت های دستگاه های مسئول، کار خیر در این مجموعه عظیم بر زمین نماند و پرسنل خدوم آسایشگاه کهریزک فارغ از مشکلات و دغدغه های مالی به خدمت خود ادامه دهند.

جدول

شماره ۶۴۹۰

طراح جدول: مجید شادروح

افقی

۱- بارگاه- اثر ویکتور هوگو- نوآوری ۲- غراب- معاون دادستان- پیشوا ۳- میوه- آماده- کشوری باستانی در بین النهرین- نیلگون- آغوش ۴- خورشید- ریزنمرات- مادرلر- مقوای نازک- انجیر ۵- عطشان- بایست- از غذاهای تخم مرغی- شیرینی سفره هفت سین ۶- آن کس که نداند و بداند که نداند / ..... خرک خویش به منزل برساند- آرامگاه- مقابل- گردش ۷- ترسناک- عنصری فلزی و سفیدرنگ- چو کرسی نهاد از بر چرخ شید / جهان گشت چون روی ..... سپید- به معنی دورویی البته با یک حرف اضافه ۸- کیش- بی حس- سخن بی پرده- رونق- عقیم ۹- حرف ندا- سرکن- زور- طلایی- تیشه بی سروته ۱۰- درختچه ای گرمسیری که در کرانه های دریای عمان و چابهار فراوان است- پول کاغذی- پرحرف ۱۱- خستگی ناپذیر- نخستین شهری که توسط آمریکا به آن حمله اتمی شد- کیسه پول

عمودی

کنایه از گیر افتادن ۲- فروغ ۳- مدافع فوتبالی- ملون- دوش ۴- درد- راهرو- خار ۵- عابد مسیحی- زشت ۶- ناپدید شدن- از القاب حضرت علی (ع) ۷- مُسکن ۸- دست- محل احرام بستن حاجیان- کلمه درد ۹- مردم- مته- کرکس ۱۰- از نام های باریتعالی به معنی بسیار مهربان- پارچه کشباف ۱۱- باور- تعظیم ۱۲- رفیق- آسانی- شبه جمله ای دال برافسوس ۱۳- اگر- ضعیف- زهر ۱۴- شاگرد ۱۵- اعتبار- فلانی ۱۶- آشیانه پرندگان شکاری- توشه ۱۷- فیس- عزیمت- اسم ۱۸- خون- ممارست- از حروف الفبای بیگانه ۱۹- استغنا ۲۰- کنایه از عمر دراز و طولانی

حل جدول شماره ۶۴۸۹

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۱	■					■									■					
۲		■					■							■					■	
۳			■					■					■					■		
۴				■					■				■				■			
۵					■					■				■						
۶						■					■				■					
۷							■				■				■					
۸								■				■				■				
۹									■				■				■			
۱۰										■				■					■	
۱۱											■				■					